

FUTURISM AND IRAN'S 1979 REVOLUTION

<http://www.ghandchi.com/355-Iran1357-plus.htm>

متن مقاله بزبان انگلیسی

<http://www.ghandchi.com/355-Iran1357Eng.htm>



آینده نگری و انقلاب 57

سام قندچی

در سال (1986) 1365 ، در سری مقالات " ترقی خواهی در عصر کنونی" ، نوشتم که انقلاب 1357 ، یک عقب گرد دوران مدرن از ترادف انقلاب و ترقی بود، همسانی ای که از زمان انقلابات 1775 آمریکا و 1789 فرانسه، اصل فرض شده است، یعنی که با انقلاب 1357 ایران، این ترادف معکوس شده، و جهان شاید به امانت کانت دیگری نیاز داشته باشد، تا این برگشت را فرموله کند، وقتی که واپس گرایی ، و نه ترقی، ویژگی اساسی یک انقلاب سیاسی عصر حاضر، در ایران بوده است.

قابل ذکر است که قبل از زمانیکه انقلابات آمریکا و فرانسه اتفاق افتادند، کانت هیچگاه درباره انقلابات چیزی ننوشت، و قبل از آن رویداد ها، وقتی درباره موضوعاتی نظیر درگیری های مسلحانه مینوشت، موضوع نوشته هایش جنگ و صلح بین دولت های مختلف بود، و نه انقلابات درونی یک رژیم . تئوری کانت برای دولت ایده ال، و حقوق فردی، در ارتباط با وضعیت اجتماعی حاصل شده از طریق رفرم بود، و * نه * انقلاب.

در نتیجه، پشتیبانی کانت از انقلابات آمریکا و فرانسه، نه بخاطر تعلق خاطر وی به انقلاب بوده است . در واقع، برعکس، با اینکه وی انقلابی * نبود*، از آن انقلابات حمایت کرد، * فقط * چونکه وی مشاهده کرد، که ایده ال هائی که وی سالها ترویج نموده بود، نظیر حقوق فردی، در آن انقلابات بدست آمدند . در واقع آرزوی کانت این بود که، این ایده الهی، از طریق رفرم حاصل شوند، و کوشش وی نیز برای کسب آنها از طریق رفرم در آلمان بود . در نتیجه حمایت وی از آن انقلابها، به این دلیل نبود که وی انقلابی بود، که نبود، بلکه به خاطر ایده الهی مترقی بود، که آن انقلابها در خواستهای خود میجستند . من بیشتر در پائین توضیح میدهم، اما اجازه دهید که اول، نکته اصلی بحث خود درباره انقلاب 1357 ایران را توضیح دهم.

همانگونه که در " ترقی خواهی در عصر کنونی" نوشتم، نه آنکه همه نیروهای فعال در انقلاب 1357 ، اهداف ارتجائی دنبال میکردند، اما نیروهای اصلی انقلاب، در * پی * اهداف واپسگرا بودند . در مقایسه، نیروهای اصلی انقلابهای آمریکا و فرانسه، در پی اهداف مترقی، نظیر حقوق فردی، جامعه مدنی، و انصاف بی طرفانه بودند . لارم بتذکر است که بالعکس، در آن انقلابها نیز، نیروهای دیگری بودند که در پی اهداف ارتجائی بودند، ولی آن جریانات واپسگرا، نیروهای اصلی انقلابات آمریکا و فرانسه * نبودند* .

اساساً نیروهای اصلی انقلاب 1357 ایران، * ضد * حقوق اجتماعی فرد بودند، و حتی رژیم شاه، که آنها بر ضدش بودند، به آزادی های اجتماعی (نه آزادی های سیاسی)، بیش از این نیروها احترام میگذاشت . این است که اسلامگرایان، از همان نخستین روزهای پس از پیروزی انقلاب 1357 ، شروع به زودن حقوق فردی کردند، با شعار " یا روسری یا تو سری" ، وقتی که اولین تظاهرات زنان در تهران، یک ماه پس از بهمن 57 برگزار میشد.

و اسلامگرایان از اصل اسلامی " امر به معروف و نهی از منکر " میگفتند، یعنی یکی از اصول اسلامی که تحت رژیم جمهوری اسلامی به قانون رفتار اجتماعی در ایران تبدیل شده است. این اصل برای سرکوبی حقوق فردی اجتماعی شهروندان در ایران، بوسیله پاسداران انقلاب اسلامی، و پلیس اخلاقی، به اجرا گذاشته شده، و این چنین ارگان های دولتی جمهوری اسلامی، عهده دار پاسداری فضائل جامعه، و مسول تنبیه برای گناهان و معاصی مردم هستند.

اگر در زمان رژیم شاه، تنها حقوق سیاسی فرد سرکوب میشد، دولت جدید جمهوری اسلامی به حقوق سیاسی بسنده نکرده، و برای چگونه خوردن، آشامیدن، لباس پوشیدن، یا روابط جنسی داشتن مردم هم تعیین تکلیف کرده، و حتی تصمیم میگیرد که مردم در خانه خود هم چگونه زندگی کنند.

یک چرخش ارتجاعی کامل زندگی اجتماعی در ایران، با انقلاب 1357؛ به ظهور رسید، که در رأس حضور پر قدرت اسلامگرایان در انقلاب بود، علت این امر هم این واقعیت بود که شاه جلوی شکل گیری سازمان های دموکراتیک را برای سه دهه قبل از انقلاب 1357، در ایران سد کرده بود، و به این شکل مساجد را از چالش نیروهای سکولار آزاد گذارده، و به اینگونه مساجد به مراکز مقاومت در برابر رژیم شاه مبدل شدند.

وقتی به انقلاب های فرانسه و آمریکا دقیق تر بنگریم، گرچه در آنها نیز، در سوی انقلاب، برخی نیروهای ارتجاعی حضور داشته اند،* اما* نیروهای اصلی در طرف انقلاب، اهداف مترقی را دنبال میکرده اند، نظیر* حقوق فردی* و جامعه مدنی. در صورتیکه در انقلاب 1357 ایران، گرچه برخی نیروهای مترقی در طرف انقلاب حضور داشته اند، اما نیروهای اصلی انقلاب، اهداف ارتجاعی سرکوب* آزادی های فردی* و جایگزینی جامعه مدنی با امت اسلامی را دنبال میکرده اند.

به عبارت دیگر، انقلابهای فرانسه و آمریکا، شکل دهنده ایده ال هائی شدند، که کانت در نوشته هایش، از طریق رفرم خواستار شده بود. اساسا مترقی بودن، ربطی به رفرمیست یا انقلابی بودن ندارد، و همانگونه که ذکر مردم، امانویل کانت تئوریسین اصلی ترقی خواهی در عصر روشنگری، فکر میکرده در آلمان، از طریق رفرم به ایده آلهای خود در زمینه آزادی های فردی نایل خواهد شد، هر چند فردریک ویلیام دوم، جانشین فردریک کبیر، و برعکس فردریک کبیر، احترامی برای حقوق فردی قائل نبود، و نگاشتن درباره مذهب را برای کانت، پس از نگارش کتاب " مذهب در محدوده فقط خرد " در سال 1793، ممنوع کرد، و کانت تا زمانی که فردریک ویلیام دوم زنده بود، در مورد مذهب کتابی منتشر نکرد.

در نتیجه اتفاق تاریخ است که ایده الهائی که کانت در نظر داشت، زودتر در آمریکا و فرانسه از طریق انقلاب حاصل شدند، و نه از طریق رفرم، آنگونه که وی در آلمان امیدوار بود اتفاق افتد. چنین است که وقتی در فرانسه، انقلاب مردم را قادر به دستیابی به اهداف مترقی نظیر آزادیهای فردی نمود، کانت از انقلاب دفاع کرد، همانگونه که ذکر کردم، نه چون انقلابی بود، که نبود، بلکه چون اهداف انقلاب را مترقی میدید.

کانت یک مظهر فردی با اندیشه دموکراتیک بود، که هم و کوشش وافرش برای عمل سیاسی از طریق* فرمانبرداری* مدنی بود، و تنها دلیل پشتیبانی اش از انقلاب های آمریکا و فرانسه، آن بود که وی میدید که این انقلابات ایده الهائی را که برای یک دولت مدرن لازم است، را، تحقق بخشیدند، و نه چون وی نافرمانی مدنی یا انقلاب را ترویج میکرد، که نمیکرد.

برای کانت،* ترقی* مهم بود، چه از طریق رفرم یا انقلاب، گرچه وی ترجیح میداد که ترقی از طریق رفرم حاصل شود. به عبارت دیگر یک انقلاب همانقدر میتواند ارتجاعی باشد که یک **رفرم** و بالعکس، یک انقلاب میتواند همانقدر مترقی باشد که یک رفرم.

در مقایسه، بسیاری از آنان که از انقلاب 1357 ایران پشتیبانی کردند،* فراموش* کردند که چه* ایده الهائی* را انقلاب دنبال میکرد، و نپرسیدند که آیا آن ایده الهائی مترقی هستند یا ارتجائی، و آنها از آن ایده آنها حمایت کردند، فقط بخاطر آنکه در جهت انقلاب برای سرنگونی رژیم دیکتاتوری و فاسد شاه بودند، و نه به خاطر آنکه اهداف مترقی و دموکراتیک برای آینده ایران در آن ایده آنها بیان میشد.

نه یک کودتا بلکه یک انقلاب ارتجاعی

توسعه مترقی در جهان مدرن، پا به پای مبارزه برای شکل دادن جامعه باز انجام میشود. قابل ذکر است که برخی از آن هائی که به تصورشان انقلاب 1357، نتیجه نسیم حقوق بشر **کارتر** است، از زمان انقلاب تا امروز، کارتر و آمریکا را برای عدم ایجاد اهرمهای لازم برای کنترل آزادیها محکوم کرده اند، و بالنتیجه فکر میکنند انقلاب ایران به حکومت اسلامگرایان منتج، که از آزادی برای کشتن آزادی استفاده میکند، چونکه به خیال آنان، آمریکا آزادی ها را از بندرها ساخت، بدون آنکه بتواند از دموکراسی حمایت کند.

البته، در مورد ایران، گرچه خط مشی کارتر در پایان کار، حمایت از اسلامگرایان بود، و این خط مشی به غلبه نهائی اسلامگرایان در ایران کمک کرد، اما جنبش ایران کار آمریکا نبود، که آمریکا بتواند به "لجام گسیختگی" آزادی ها، در زمان سقوط شاه، مهار بزند، چه با سیاست مناسب و چه نامناسب، و دولت موقت و نیروهای سیاسی 57 را بیشتر بایستی سرزنش کرد، که در انقلاب تسلیم اراده اسلامگرایان شدند، همانگونه که در "**چرا شیعی گری به پرچم انقلاب**" **1357 ایران** تبدیل شد، ذکر کرده ام.

تلقی کردن انقلاب 1357، به عنوان یک کودتا، از سوی برخی از سلطنت طلبان و دیگران، تنها به این معنی است که آنها هنوز این واقعیت را درک نکرده اند، که انقلاب مترادف ترقی* نیست*، و از آنجا که آنها انقلاب 1357 را واپسگرا میبایند، کراهت دارند که آنرا انقلاب بنامند، و آنرا کودتا میخوانند، گوئی که انقلاب همیشه چیزی مترقی و خوب است، در صورتیکه آنگونه که توضیح دادم، همیشه چنین نیست، نه برای همه انقلابها، و نیز نه برای همه رفرم ها.

برای برخی دیگر از صاحب نظران، دلیل آنکه آنها انقلاب 1357 را کودتا میخوانند، به این خاطر است که میخواهند مسائل ایران را به تقصیر نیروهای خارجی بیاندازند، و نمیخواهند باور کنند که این توسعه ارتجاعی، یک رویداد داخلی بوده است. دوباره تکرار کنم که نگرستن به خیزش 1357 به مثابه انقلاب، و نه یک کودتا، و دیدن آن بشکل یک رویداد داخلی، و نه یک توطئه خارجی، به معنی تلقی آن بمثابه یک رویداد" خوب" و مترقی نیست.

همانگونه که اشاره کردم، من تحول 1357 را یک واقعه* ارتجاعی* میبینم، گرچه من آنرا یک* انقلاب* میبینم و آنرا یک تحول داخلی بوسیله خود ایرانیان ارزیابی میکنم. نه یک توطئه خارجی.

وقتی که جهان بسوی جامعه فراصنعتی در حال ترقی است، ایران به دست نیروهای ارتجاعی ای سقوط کرده است، که در پاسخ به مسائل واقعی توسعه در ایران، جز یک عقبگرد ارتجاعی، برای جامعه به ارمغان نیاورده اند، و طی سه دهه قبل از انقلاب 1357، در دوران دیکتاتوری شاه، به دلیل سرکوب نیروهای سکولار توسط رژیم شاه، اسلامگرایان بدون چالش رشد کردند، و معنی اش آن بود که در جامعه، هیچ تشکیلات اجتماعی و سیاسی با قدرتی که بتواند با مسجد رقابت کند در زمان انقلاب وجود نداشت، و اینگونه مسجد به مرکز انقلاب و تشکیلات رهبری آن مبدل شد.

انقلاب 1357، سمبل یک پاسخ ارتجاعی به بحران جامعه صنعتی بود، در شرایط عدم وجود نیروهای اجتماعی و سیاسی آینده نگر، که بتوانند توسعه آلترناتیوی را بسوی جامعه فراصنعتی رهبری کنند. ایران کشوری بود که زمانی تصمیم گیری برای یک آلترناتیو برای آینده خود را پیش روی خود قرار داد، که در جهان راه آینده، دیگر راه حل های سرمایه داری یا کمونیستی جامعه صنعتی نبود، چرا که آن راه حل ها در سالهای پایانی 1970 دیگر کارائی نداشتند، و تشکیلاتهای سکولار جدید، با پلاتفورم جدید در فراسوی راه های کهنه سوسیالیسم و سرمایه داری نیز در ایران موجود نبودند، و همه این خلاء، به پیروزی نیروهای ماقبل صنعتی کمک کرد، که خود را به مثابه آلترناتیو بحران جامعه صنعتی، بمثابه انتخاب موثر در سال 1357 ارائه میکردند.

از ثنوري من كه انقلاب ايران، يك انقلاب* عمده* ارتجاعي در عصر ما بوده است، چه نتيجه ميشود؟ بسادگي نتيجه اش اين است كه آينده نگر ها بهترين دورنما را براي ايران و منطقه دارند .

درست است كه در اين عصر و زمان، هر كس ميتواند راههاي سرمايه داري يا سوسياليستي را هنوز بيازمايد، اما نتيجه اش تجربه شكست خورده ديگري خواهد شد، نظير آنچه دولتهاي زيادي در آمريكاي لاتين، يا در مزارع مرگ كامبوج، و يا دولت هاي سوسياليستي نظير ويتنام دوباره آزموده اند و به شكست انجاميده است. آن كشورها به جامعه ماقبل صنعتي عقب نرفته اند، اما آلترناتيوهاي سرمايه داري و سوسياليستي جامعه صنعتي را دوباره در اين عصر و زمان آزموده اند، و نتيجه بسادگي شكست بوده و شكست.

تجارب بالا نشان ميدهد كه آلترناتيو فراسوي جامعه صنعتي لازم است، راه حلي فراسوي هم شكل سرمايه داري، و هم شكل سوسياليستي جامعه صنعتي گذشته، تا كه اين جوامع را بسوي جامعه فراصنعتي به پيش ببرد، تا كه با معضلات توسعه در دنياي كنوني دست و پنجه نرم كنند.

آنها كه به دنبال آلترناتيو فراسوي جامعه صنعتي در ايران هستند، دو راه دارند. يا كه به راه حل ماقبل صنعتي برسند، كه اسلامگرايان يا سلطنت طلبان در رأس آن چنان طرح هائي قرار خواهند گرفت، يا آنها بايستي آينده نگر باشند، كه فراسوي سنت هاي ليبرالي و سوسياليستي رفته، و براي جامعه فراصنعتي برنامه بريند.

متأسفانه نيروي آينده نگر، تقريباً در سال 1357 وجود نداشت، و حتي سه سال بعد از آن، اولين شكوفه هاي اندیشه آينده نگري، بشدت با مخالفت و تهديد خود اپوزيسيون مترقي روبرو شدن، اپوزيسيوني كه اساساً **چپ گرا** بود، و حتي من را بخاطر طرح اينگونه بحث ها درباره دكتورين چپ، به مرگ تهديد كردند، بخاطر شك من در جمود فكري كمونيستي اي كه آنها چون يك مذهب دنبال ميكرند.

من سه سال پيش درباره **درس** انقلاب 1357 نوشتم، كه مهمترين درسي كه اپوزيسيون در انقلاب 1357 آموخت، اين بود كه سرنگوني رژيم سخت ترين كار نبود، و داشتن برنامه و سازمان پس از پيروزي تحول، اصل مشكل است.

در همانجا نوشتم كه هيچ اكسير سريعي براي آنهائي كه واقعاً براي دموكراسي و پيشرفت ايران ميكوشند وجود ندارد، و پس از انقلاب 1357، اپوزيسيون دريافت كه چقدر نميداند، در ارتباط با مسائلي كه در پيش پاي ايران قرار دارند، وقتي كه اپوزيسيون سالها پيش از انقلاب، همه سالهائي خود را به پلميك صرف كرده بود، و نه به كار جدي تئوريك، بروي موانع واقعي پيشرفت ايران، بسوي قرن 21، معضلاتي كه رشد ايران را سد كرده اند.

آينده نگر ها و تجربه ايران

نقش ايران بمتابه مهد اولين انقلاب ارتجاعي در عصر ما، به اين معني است كه آزادي ايران از كابوس جمهوري اسلامي، و حركت بسوي آينده، بهترين نمونه را به جهان، براي چيرگي بر عقب گرد ماقبل صنعتي، و راه گشائي بسوي جامعه فراصنعتي، ارائه خواهد كرد.

رفتن فراسوي جامعه صنعتي، به صريح ترين شكل خود در ايران خواهد بود، در مقايسه با كشور هائي نظير آمريكا، كه بشكل تدريجي، توسعه فراصنعتي جوانه زده است. تجربه ايران، نقش مركزي براي فرموله كردن راه هاي ترقي بسوي جوامع فراصنعتي را ايفا خواهد كرد، همانگونه كه در قرن هجدهم، انقلابات آمريكا و فرانسه، نقش مركزي را در بيشتر كشورها، براي جستجوي راه حل هاي فراسوي جامعه قرون وسطائي، با شكل دادن پاراديم ساختن جامعه صنعتي، ارائه دادند.

آنچه ما به تأسف است، اين است كه آينده نگرهاي كشورهاي ديگر، اساساً به توسعه ايران توجهي نكرده اند، و تنها ضعيت ايران را در محدوده مسائل روابط ايران و آمريكا نگرسته اند، چه در زمان شاه و چه در زمان جمهوري اسلامي و

گروگانگیری. اگر کسی به نشریات **جامعه جهان آینده** در 20 سال گذشته نظری بیافکند، بسختی بتوان مقاله ای درباره ایران در آن یافت. در میان آینده نگرها، فقط **دانیل بل** اشاره ای به ایران و مسأله سلمان رشدی دارد، و آلوین تافلر نیز چند اشاره ای به ایران در آثار خود دارد.

بنظر من، ایرانیان و آنهایی که وضعیت ایران را درک میکنند، کسانی خواهند بود که میتوانند آگاهی درباره تجربه ایران را به جهان عرضه کنند، و کمک کنند که آینده نگر های کشورهای دیگر، اهمیت تحول و عقب گرد تجربه ایران را درک کنند، و اهمیت آنرا در ارتباط با توسعه فراصنعتی در کلیت آن درک نمایند، وقتی که تحول تاریخی فراصنعتی، از سوی نیروهای قدرتمند ماقبل صنعتی، نظیر اسلامگرایان، به جالش کشیده شده است، و از طریق نهادهای اجتماعی واپس گرای کهن، نظیر قدرت اسلامگرایی بنیادگرا که در نماز جمعه های اسلامی خاورمیانه به نمایش گذارده میشود.

بنظر من، مردم ایران با شکل دادن حزب آینده نگر، و راهبردی تحول تاریخی ایران به شکوفائی کامل فراصنعتی، میتوانند نمونه ای برای جهان شوند، در ایجاد شیفت از پارادیم صنعتی به پارادیم فراصنعتی. چالش مقابل ایران، شکل دادن و ساختن **جمهوری فدرال سکولار دموکراتیک** در ایران است.

آنگونه که در بخش های بعدی **کتاب ایران آینده نگر** نشان داده ام، متأسفانه پافشاری رضا پهلوی و سلطنت طلبان ایران، برای احیای حکومت خانواده پهلوی در ایران، انرژی زیادی از ایرانیان را در تقلا در برابر سلطنت به هدر داده است، سلطنتی که بیش از 25 سال پیش به تاریخ تبدیل شده است، و قبلاً در یک رفاندوم در ایران نیز با رأی قریب اتفاق مردم حذف شده بود.

کوشش برای انحراف جنبش مردم به احیای سلطنت، فقط برای اهداف خود خواهانه یک خانواده خلع ید شده از قدرت است، و استفاده از ثروتش، برای اهداف واپس گرایانه بازگشت دادن ایران به گذشته ای متروک شده، جهت بازیابی قدرت و ثروت گذشته خود، و این امر جنبش دموکراسی خواهی ایران را، از تمرکز نیروهای اپوزیسیون برای برکندن رژیم واپسگرای جمهوری اسلامی، و جایگزینی آن با یک جمهوری آینده نگر، باز داشته است، و دوباره نظیر انقلاب 57، یک نیروی واپسگرا، یعنی این بار سلطنت، در پی احیای قدرت از دست رفته خود در ایران، از طریق استفاده از جنبش مردم است.

صرفنظر از این انحراف مسیر کردن ها، ایران و ایرانیان نقش رهبری را در فرموله کردن راه حل های مناسب برای ساختن جامعه فراصنعتی خواهند داشت، و میتوانند به دیگران در نقاط مختلف جهان، از طریق ایجاد نمونه توسعه فراصنعتی در عصر ما کمک کنند، بویژه با نشان دادن آن در یک کشور توسعه نیافته، و با در برگیری همه عرصه های زندگی.

برای نیروهای سکولار و دموکراتیک ایران، جهت ایجاد رهبری مناسب برای این تحول آینده ایران، نیاز به یک حزب آینده نگر است، که چنین تحولی را میتواند رهبری کند، وگرنه حتی اگر قدرت کسب شود، یک رهبری مناسب حضور نخواهد داشت، و ما همه خوب میدانیم که چنین فقدان رهبری آینده نگر در 1357، با پیروزی واپسگرایی پایان یافت، و چه هزینه گزافی را ایران و ایرانی به آن علت پرداختند، زمانیکه پارادیم ارتجاعی، بمثابة راه حل برگزیده شد. این است که چرا من یک پلانفرم مفصل در جزئیات برای **حزب آینده نگر** ایران پیشنهاد کرده ام.

ممکن است تصور شود که آینده نگر بودن، فقط به معنی آموختن نظریاتی است که در کتابهای **کاتالوک** کتاب **جامعه جهان آینده** لیست شده اند. بدون شک آن کتابها بهترین مجموعه ادبیات آینده نگرانه موجود هستند. اما برای درک واقعی آنچه **آینده نگر مدرن** در بر میگیرد، تجربه ایران، گویاترین نمونه برای هر آینده نگر است، که هنوز نیز یک رویداد زنده است.

وقتی که به ایران برخورد میکنیم، ما مشخصاً بایستی که مسائل مهم توسعه سیاسی را پاسخ گوئیم، ابتدا مسأله قدرت ادامه دار **روحانیت شیعه** در قوه قضائیه ایران، و بخش های دیگر قدرت در ایران است، و نیروی آن در موسسات عرفی نظیر

دفا تر ثبت املاک، و این واقعیت که عدم جدائی دولت و مذهب، حقیقتی در ایران بوده است، و آن هم قبل از تولد جمهوری اسلامی.

در نتیجه نیاز مشخص برای فراخواندن، برای حذف مقام های روحانیت در ارگان های دولتی ایران، و نیاز به حذف *همه* قوانین اسلامی در ایران، از جمله قوانین قصاص، تعریف واقعی **سکولاریسم** در ایران است. ثانیاً عدم وجود **فدرالیسم** در ایران، عامل مهم دیگری است که رشد دموکراسی در ایران را سد کرده است. و سوم آنکه نیروی **اقتصاد دولتی**، مبنای دوام استبداد در ایران بوده است، تحت رژیم های مختلف. این ها مسائل کلیدی برای دستیابی به ترقی ایران هستند.

برخی از این موضوعات، نظیر موقعیت روحانیت شیعه در دولت ایران، ممکن است برای آینده نگر هائی که به نیازهای توسعه در آمریکا توجه دارند، اهمیتی نداشته باشند، معذراً، موانع ماقبل صنعتی منتج شده از نفوذ مذاهب یا ایدئولوژی های دیگر ماقبل صنعتی، چندان تفاوتی ندارد، و در نتیجه دست و پنجه نرم کردن با این معضلات، برای دیگر نقاط جهان نیز مسائل واقعی است، و تجربه ایران پارادیم روبرو شدن با مقاومت نهادهای ماقبل صنعتی در برابر شکل گیری تمدن نوین را، برای آینده نگر ها برسیم میکند.

تجربه ایران با موانع ماقبل صنعتی، و راه حل های مناسب آن، به بهترین وجه آشکار میسازد، که وقتیکه نیروهای مترقی نمیخواهند سیستم استبدادی دیگری را خلق کنند، با چه مشکلاتی روبرو هستند. یعنی اگر سیستمی با اقتصاد راکد و نقض حقوق بشر، جایگزین سیستم صنعتی شود، ترقی بسوی جامعه فراصنعتی حاصل نشده است، و بسادگی واپسگرایی است که در زورق دیگری پیچیده شده، و بمثابة راه حل مسائل جهان صنعتی بحران زده، ارائه میشود.

به امید جمهوری آینده نگر، فدرال، دموکراتیک، و سکولار در ایران

سام قندچی، ناشر و سردبیر
ایرانسکوپ

<http://www.iranscope.com>

30 آبان 1383

Nov 20, 2004

این نوشته از فصل های دوم، سوم، و چهارم ویرایش جدید کتاب ایران آینده نگر است:

<http://www.ghandchi.com/500-FuturistIran.htm>

مقالات تنوریک

<http://www.ghandchi.com>

فهرست مقالات

<http://www.ghandchi.com/SelectedArticles.html>